



در هکذا روز



معرفی دکتر محمود کویر

گرد آورنده : سبحان طباطباییان

"در سال یک هزار و سیصد و سی خورشیدی (۱۳۳۰ خورشیدی) در میبد یزد، بر کنار کویر لوت، چشم بر ستاره و خورشید گشودم. اولاد قنات و خاک و انار و پسته ، فرزند آب انبارها و بادگیرهای مهربان، بالیده در نقش‌های جادویی سفال و زیلو، دویدم و دویدم در کوچه‌های انار و پسته دویدم جانم از دف دف‌های شیدای مادر و اسب دوانی‌های محمد گل گلاب و شب‌های پر از ستاره‌ی خانقاه، آبی شد. حیران و شگفت زده، از روستا به شهر و به پایتخت و دوباره، سرگردان و آواره در پهنای این سیاره، در دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و دانشگاه‌های ایران درس خواندم، در دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و دانشگاه‌های ایران درس دادم، هنوز هم می‌خوانم و هنوز هم درس پس میدهم بیش از چهل و سه سال هست که تدریس میکنم و تا زنده‌ام درس خواهم خواند و درس خواهم داد. به راستی که عمر چه زود می‌گذرد شصت و هفت سال است که بر زندگی و زیبایی جهان چشم گشوده‌ام . دل‌بسته و شیدایی که نمی‌توانست پابست شود. مسافر این دشت‌های خواب و بیداری و سفر، سفر، سفر، بر آستان استادانی همچون: استاد پرویز خانلری، استاد مهرداد بهار، استاد سعیدی سیرجانی، استاد پرویز ورجاوند ودرس‌ها آموختم. و آموزگاران و عاشقانی که چراغ بر گرفتند، راه‌ها نمودند و همراهی‌ها کردند. آنچه را که گرد آورده بودم، چونان بارانی بر شاگردانی که در دبیرستان‌های بوشهر و بلوچستان و دانشگاه‌های کشورهای مختلف جهان داشتم، باریدم."



کارنامه دکتر محمود کویر در طی این سالیان:

- لیسانس تاریخ از دانشگاه تبریز
- فوق لیسانس تاریخ از پژوهشکده‌ی فرهنگ ایران تهران
- دکترای تاریخ و فرهنگ ایران پژوهشکده‌ی فرهنگ ایران
- متخصص آموزش و پرورش نوین مونتسوری در انگلستان
- ترجمه، بازخوانی و توضیح صد غزل از مولانا به انگلیسی (با همراهی سرکار خانم بهیه شهید)
- ترجمه اشعار سهراب سپهری
- صدها مقاله در شناخت: شاهنامه فردوسی، ادبیات و عرفان ایران باستان، عرفان ایرانی، کودکان
- نمایشنامه: شیلی بادیادک‌ها جوانه‌ها، خورشید زیتون دریا، خیابانی، دولت عشق، چهار نمایشنامه، غزیه تیارت صادق هدایت، یک مشت تاریکی
- بیش از سی جلد کتاب در زمینه‌های تاریخ، فرهنگ، شعر و نمایش (به فارسی و انگلیسی) از من نشر یافته است.

پاره ای از تالیف‌ها:

- تاریخ تحولات اجتماعی (پنج جلد)، انتشارات عصر جدید، تهران ۱۳۵۵
- بلوک میبد، انتشارات چکیده، تهران ۱۳۵۶
- نینوا، انتشارات چکیده، تهران ۱۳۵۶
- خورشید، زیتون، دریا، کانون پرورش فکری، تهران ۱۳۵۹
- تاریخ طنز در ایران، انتشارات آرش، سوئد ۱۹۹۷
- تاریخ جنبش درویشان، انتشارات آرش، سوئد ۱۹۹۹
- باغ تماشا، نشر آرش، انگلستان با ترجمه انگلیسی ۲۰۰۱
- سفر در خویش، نشر آرش، انگلستان با ترجمه انگلیسی ۲۰۰۲
- ببار ای دف، نشر آرش، انگلستان، با ترجمه انگلیسی ۲۰۰۲
- توکا خانوم، نشر آرش، انگلستان ۲۰۰۳
- بارانک خانوم، نشر آرش، انگلستان ۲۰۰۴
- آزالیایا، نشر آرش، انگلستان ۲۰۰۵
- آخرین ساعات زندگی سلطان صلاح الدین ایوبی (کارمند رتبه سوم شهرداری طبس و حومه)، نشر آرش، انگلستان ۲۰۰۵
- چهار نمایشنامه، نشر آرش، انگلستان ۲۰۰۵
- آوازه‌های هزار و یک پاییز، نشر آرش، انگلستان ۲۰۰۷
- سفر در خویش ایران، نشر ابتکارنو، با طرح‌های سیدعلی صالحی ۲۰۰۸
- سرگذشت شعر پارسی از سنگ تا چاپ سنگی، آلمان، نشر آیدا ۲۰۱۰
- بر بال سیمرغ، جستارهایی درباره‌ی شاهنامه، آلمان، نشر آیدا ۲۰۱۱
- حافظ (ماه در پیاله) آلمان، نشر آیدا ۲۰۱۲
- تاریخ اندیشه در ایران، نشر آمازون ۲۰۱۶



فرجام نافرجامی‌ها، نشر امازون ۲۰۱۵
هزاره ققنوس (از ساسانیان تا سامانیان)، نشر امازون ۲۰۱۷
کیمیگران، نشر افتاب ۲۰۱۷
رستاخیز ایرانیان، سده سوم تا پنجم هجری، نشر مهری ۲۰۱۷
در تارنمای ایشان، نوشته‌ها و شعرها و ترجمه‌های مرا در این زمینه‌ها خواهید خواند که گزیده‌ای
از ده جلد کتاب آماده‌ی انتشار است:
بنیادهای عرفان ایرانی (بیست مقاله)
شناخت شاهنامه (بیست مقاله)
پژوهش‌های تاریخی (چهل مقاله)
شعر
کودکان و آموزش و پرورش
بازخوانی و برگردان غزل‌های مولانا به انگلیسی و ...
شعر و نمایش به زبان انگلیسی
نوشته‌های ایشان در تارنماهای عصرنو، ادبیات و فرهنگ، گذرگاه، فروغ و نشریاتی چون کاوه، هنر
و مردم، فصلنامه ایران، آرش...
دیده می‌شوند.

و اینک نیز در انگلستان در کار آموزش زبان پارسی، ادبیات و تاریخ ایران هستند.





دکتر محمود کویر

در رهگذار نوروز

من بروم نیز بهاری کنم

به دیدار بهار و نوروز می‌رویم. به پیشواز بهاران.

روزگار طلوع بنفشه‌هاست.

روزگار قیام سبزه‌هاست.

هزار هزار سال است که مردمان، در این دیار، با آتش و نورو شور و سور به پیشواز سال نورفته‌اند.

مردمانی چون کوه! چون رود! چون آتش! چونان گل!

برخیزیم و بهاری کنیم: کهنه‌ها را به دور اندازیم. امروز و خرد و دانایی و دلیری را

به کار اندازیم و طرحی نو در اندازیم!

نرگسدان باد باغ و سرایتان!

بنفشه زار باد میهن و جهانتان!

**

این نوشتار در پنج بخش است:

* استوره‌های نوروزی

* نوروز تاریخی

* آیین‌های نوروزی: پیک‌ها، جشن‌ها، سرگرمی‌ها، نمایش‌ها، بازی‌ها، خوراکی‌ها، سرودها و ترانه‌ها.

* افسانه‌های نوروزی

* نوروز در کشورهای دیگر



استوره های نوروزی

ابوریحان بیرونی در "التفهیم" می نویسد:

"نوروز نخستین روز از فروردین ماه و پیشانی سال نو است و ششم فروردین ماه نوروز بزرگ باشد. زیرا که خسروان بدان پنج روز، حق های حشم (خویشان و چاکران) و گروهان بگذارند و حاجت ها روا کردند و آن گاه بد آن روز ششم خلوت کردند، خاصگان را و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین است که اول روزی است از زمانه و بدو ملک آغازید گردیدن."

"به باور پارسیان در این روز جهان هستی یافت و آفرینش آغاز گردید."

خیام در نوروزنامه می نویسد: "و گویند چون ایزد تبارک و تعالی بدان هنگام که فرمان فرستاد که ثبات گیرد تا تابش و منفعت او به همه چیزها برسد آفتاب از سر حمل برفت و آسمان او را برگردانید و تاریکی از روشنایی جدا گشت و شب و روز پدیدار شد و آن آغازی شد بر تاریخ جهان را."

در نوروزنامه ی خیام ریشه های این آیین، چنین بررسی شده است:

اما سبب نهادن نوروز آن بوده است که چون بدانستند که آفتاب را دو دور بود، یکی آنک هر سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از شبانه روز به اول دقیقه حمل باز آید به همان وقت و روز که رفته بود بدین دقیقه نتواند آمدن، چه هر سال از مدت همی کم شود، و چون جمشید آن روز را دریافت نوروز نام نهاد و جشن آیین آورد، و پس از آن پادشاهان و دیگر مردمان بدو اقتدا کردند، و قصه آن چنانست که چون گیومرث اول از ملوک عجم به پادشاهی بنشست، خواست که ایام سال و ماه را نام نهد و تاریخ سازد تا مردان آن را بدانند. بنگریست که آن روز بامداد آفتاب به اول دقیقه حمل آمد، موبدان عجم را گرد کرد و بفرمود که تاریخ از اینجا آغاز کنند. موبدان جمع آمدند و تاریخ نهادند، و چنین گفتند موبدان عجم که دانایان روزگار بوده اند که ایزد تبارک و تعالی دوازده فرشته آفریده است، از آن چهار فرشته بر آسمان ها گماشته است تا آسمان را به هر چه اندروست از اهرمان نگاه دارند، و چهار فرشته را بر چهار گوشه جهان گماشته است تا اهرمان را گذر ندهند که از کوه قاف برگذردند، و چنین گویند که چهار فرشته در آسمان ها و زمین ها می گردند و اهرمان را دور می دارند از خلاق، و چنین می گویند که این جهان اندر میان آن جهان چون خانه ای ست نو اندر سرای کهن بر آورده، و ایزد تعالی آفتاب را از نور بیافرید و آسمان ها و زمین ها را بدو پرورش داد، و جهانیان چشم بر وی دارند که نوریست از نورهای ایزد تعالی، و اندر وی با جلال و تعظیم نگرند که در آفرینش وی ایزد تعالی را عنایت بیش از دیگران بوده است، و گویند مثال این چنانست که ملکی بزرگ اشارت کند بخلیفتی از خلفاء خویش که او را بزرگ دارند و حق هنر وی بدانند که هر که وی را بزرگ داشته است ملک را بزرگ داشته باشد، و گویند چون ایزد تبارک و تعالی بدان هنگام که فرمان فرستاد که ثبات بر گیرد تا تابش و منفعت او به همه چیزها برسد، آفتاب از سر حمل برفت و آسمان او را برگردانید و تاریکی از روشنایی جدا گشت و شب و روز پدیدار شد و آن آغازی شد بر تاریخ این جهان را، و پس از آن به هزار و چهار صد و شصت و یک سال به همان دقیقه و همان روز باز رسید، و آن مدت هفتاد [و سه بار قران] کیوان و اورمزد باشد که آن را قران اصغر خوانند، و این قران هر بیست سال باشد، و هر گاه که آفتاب دور خویشتن سپری کنند و بدین جای برسد و زحل و مشتری را به همین برج که هبوط زحل اندروست قران بود با مقابله این



برج میزان که زحل اندروست یک دور اینجا و یک دور آنجا بر این ترتیب که یاد کرده آمد، جایگاه کواکب نموده شد، چنانکه آفتاب از سر حمل روان شد، و زحل و مشتری با دیگر کواکب آنجا بودند، به فرمان ایزد تعالی حال‌های عالم دیگر کون گشت، و چیزهایی نو پدید آمد، مانند آنک در خورد عالم و گردش بود، چون آن وقت را دریافتند ملکان عجم، از بهر بزرگ داشت، آفتاب را و از بهر آن که هر کس این روز را در نتوانستندی یافت نشان کردند، و این روز را جشن ساختند، و عالمیان را خبر دادند تا همگنان آن را بدانند و آن تاریخ را نگاه دارند، و چنین گویند که چون گیومرت این روز را آغاز تاریخ کرد هر سال آفتاب را (و چون یک دور آفتاب بگشت در مدت سیصد [و] شصت و پنج روز) به دوازده قسمت کرد هر بخشی سی روز، و هر یکی را از آن نامی نهاد و به فرشته‌ای باز بست از آن دوازده فرشته که ایزد تبارک و تعالی ایشان را بر عالم گماشته است، پس آن گاه دور بزرگ را که سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از شبانروزی است سال بزرگ نام کرد و به چهار قسم کرد، چون چهار قسم ازین سال بزرگ بگذرد نوروز بزرگ و نو گشتن احوال عالم باشد، و بر پادشاهان واجبست آیین و رسم ملوک به جای آوردن از بهر مبارکی و از بهر تاریخ را و خرمی کردن به اول سال، هر که روز نوروز جشن کند و به خرمی پیوندد تا نوروز دیگر عمر در شادی و خرمی گذارد، و این تجربت حکما از برای پادشاهان کرده‌اند.

استوره‌های نوروزی با آفرینش انسان آغاز می‌شود: بنابراین استوره، اورمزد شش پیش نمونه آرمانی موجودات را در شش گاه، با فاصله‌های نابرابر و در درازای یک سال می‌آفریند که به ترتیب عبارتند از: آسمان، آب، زمین، گیاه، چهار پای سودمند و مردم. به یادبود این آفرینش‌های شش گانه، سال را به شش قسمت نابرابر تقسیم می‌کردند و سالگرد این آفرینش‌ها را به صورت جشن‌های پنج روزه که در آیین باستان «گاهانبار» نام دارد، برگزار می‌کردند.

گاهانبار سالگرد آفرینش چهارپای مفید، جشن میان زمستان است .

آخرین گاهانبار، سالگرد آفرینش انسان است که در پنج روز آخر سال برگزار می‌شود. سالگرد این پنج روز پایانی سال که دوازده ماه سی روزه را در پشت دارد، مدخلی بر نوروز است. پس جشن نوروز سالگردی است از آفرینش انسان.

نوروز همچنین نمادی است از سالگرد بیداری طبیعت از خواب زمستانی و مرگی است که به رستاخیز و زندگی منتهی می‌شود. به همین مناسبت جشن مربوط به «فروهر»ها نیز بوده است. «فروهر» یا «فروشی» گونه‌ای از روان است و نوعی همزاد آدمیان است که پیش از آفرینش مردمان در آن جهان به وجود می‌آید و پس از مرگ مردمان به دنیای دیگر می‌شتابد. فروهرها سالی یک بار در طلوع ماه فروردین (= ماه فروهرها) به زمین باز می‌گردند و هر یک به خانه خود فرود می‌آیند. آنان از دیدن پاکیزگی و درخشندگی خانه دلخوش می‌شوند و بر شادکامی خانواده و بر برکت خانه دعا می‌کنند و اگر خانه را آشفته و در هم، پاک نشده و نا آراسته ببینند غمگین می‌شوند و دعا نکرده و برکت نخواسته خانه را ترک می‌کنند. مراسم خانه تکانی از همین جا آمده است.



آنان که بر این باورند، روز نوروز از خانه بیرون نمی‌روند، چون نمی‌خواهند که فروهرها صاحبخانه را در خانه نیابند و ناخشنود گردند. چراغ خانه‌ها در این شب‌ها باید روشن باشد و برای این که راه را بر فروهرها بهتر بنمایانند، در آغاز پنج روز آخرین گاه‌نبار و به روایتی در پایان این پنج روز و درست شب نوروز بزرگ، مراسم آتش افروزی بر بام‌ها انجام می‌دادند که هم راهگشای فروهرها باشد و هم به دور و نزدیک خبر دهند که سال نو می‌آید. این آتش افروزی در شب چهارشنبه پا بر جا ماند و چهارشنبه سوری یکی از جشن‌های جنبی نوروز شد. پس از جشن سوری، باید بتوانیم بیرون بیاییم، روی زمین کار کنیم و خواب زمستانی را کنار بگذاریم.

به باور زرتشتیان، ماه فروردین (نخستین ماه گاهشماری خورشیدی) به فره‌وشی اشاره دارد که دنیای مادی را در آخرین روزهای سال دچار دگرگونی می‌کند.

یک روایت در مورد خاستگاه نوروز این است که در این روز کیاخسرو، پسر پرویز بردینا، به تخت سلطنت نشست و ایرانشهر را به اوج شکوفایی خود رساند. کی به معنی کوه و شاه، خسرو که همان کسرا و قیصر و کایزر و خضر و تزار و سزار، همه از نام او آمده؛ به معنی شاه؛ پس کیاخسرو همان شاهنشاه یا شاه شاهان است.

روایت دیگر این است که در این روز ویژه (یکم فروردین)، جمشید، پادشاه پیشدادی، بر روی تخت طلایی نشسته بود در حالی که مردم او را روی شانه‌های خود حمل می‌کردند. آنها پرتوهای خورشید را بر روی پادشاه دیدند و آن روز را جشن گرفتند.

درباره پیدایش نوروز در روایتی دیگر چنین آمده است که نیشکر را جمشید در این روز یافت و مردم از کشف خاصیت آن متحیر شدند. پس جمشید دستور داد تا از شهد آن شکر ساختند و به مردم هدیه دادند. از این رو، آن را نوروز نامیدند.

همچنین روایت شده که اهریمن، بلای خشکسالی و قحطی را بر زمین فرو نشانید. اما جمشید به جنگ با اهریمن پرداخت و سرانجام او را شکست داد. آنگاه خشکسالی، قحطی و نکبت را بر روی زمین از ریشه بخشکانید و به زمین بازگشت. با بازگشت وی درختان و هر نهال و چوب خشکی سبز شدند. پس مردم این روز را «نوروز» خواندند و هر کس به یمن و مبارکی در تشتی جو کاشت و این رسم سبزه نشانیدن در ایام نوروز از آن زمان به امروز باقی مانده است.

تخت جمشید یا باغ سنگی که نماد بهشت بر روی زمین است از همان روزگار کهن، مرکز بزرگداشت نوروز بوده است. جمشید همان شاهی بود که بی مرگی را برای انسان به ارمغان آورد و بنیاد تمدن و فرهنگ را نهاد و شهر یا بهشتی بر زمین بنا کرد که سپس نمونه‌های آن بهشت، در بیستون یا باغستان و بغداد یا باغداد و گنگ دژها یا بهشت‌های دیگر در گوشه و کنار جهان برپا داشته شد.



درباره‌ی نوروز و جمشید در نوروزنامه چنین آمده است: "چون از ملك جمشید چهار صد و بیست و يك سال بگذشت این دور تمام شده بود، و آفتاب به فروردین خویش به اول حمل باز آمد، و جهان بر وی راست گشت، دیوان را مطیع خویش گردانید. و بفرمود تا گرمابه ساختند، و دیبارا ببافتند، و دیبارا پیش از ما دیو بافت خواندندی اما آدمیان به عقل و تجربه و روزگار بدینجا رسانیده اند که می‌بینی، و جواهر از معادن بیرون آورد، و سلاح‌ها و پیرایه‌ها همه او ساخت، و زر و نقره و مس و ارزیز و سرب از کان‌ها بیرون آورد، و تخت و تاج و یاره و طوق و انگشتری او کرد، و مشك و عنبر و کافور و زعفران و عود و دیگرطیب‌ها او به دست آورد، پس درین روز که یاد کردیم جشن و نوروزش نام نهاد، و مردمان را فرمود که هر سال چون فروردین نو شود آن روز جشن کنند، و آن روز نو دانند تا آن گاه که دور بزرگ باشد، که نوروز حقیقت بود."

ایرانیان در روزگاران باستانی دارای دو فصل گرما و سرما بودند: فصل سرما شامل دو ماه و فصل گرما شامل ده ماه می‌شد. ولی پس از مدتی، تابستان دارای هفت ماه و زمستان دارای پنج ماه شد. در هر یک از این دو فصل جشنی برگزار می‌کردند که هر دو این جشن‌ها را آغاز سال نو تلقی می‌کردند. در جشن اول که به هنگام آغاز فصل گرما، یعنی به هنگامی که گله‌ها را از آغل به چمن‌های سبز و خرم می‌کشانیدند و از دیدن چهره گرمابخش خورشید شاد می‌شدند. جشن دوم با شروع سرما آغاز می‌شد. در این ایام گله‌ها را به آغل باز می‌گرداندند و با توشه‌های اندوخته از آنها نگهداری می‌کردند. جشن نوروز حتی به هنگام تدوین بخش کهن اوستا نیز در آغاز بهار بر پا می‌شده است.

عید نوروز شش روز دوام داشت و در این روزها، سلاطین بار عام می‌دادند و نجبای بزرگ و اعضای خاندان خود را به ترتیب می‌پذیرفتند و به حاضران عیدی می‌دادند. در روز اول سال مردم زود از خواب برمی‌خواستند، به کنار نهرها و قناتها و خود را می‌شستند و به یکدیگر آب می‌پاشیدند و شیرینی تعارف می‌کردند. صبح قبل از آنکه کلامی گویند، شکر یا عسل می‌خورند و برای حفظ بدن از ناخوشی‌ها و بدبختی‌ها روغن به تن می‌مالیدند.

تاریخ طبری پیدایی نوروز را با دادگستری جمشید پیوند داده و می‌نویسد که جمشید: (نخستین روزی که به مظالم نشست، روز هرمزد بود از ماه فروردین، پس آن روز را نوروز کردند). اما نوروز، پس از مرگ جمشید نیز به حیات خود ادامه داد. در معنا، نوروز، از یورش‌های یونانیان، اعراب، ترکها و مغول‌ها جان به در برد. و نوروز ثابت کرد که مهم‌ترین جشن فرهنگی میلیون‌ها انسانی است که در ایران، تاجیکستان، افغانستان و... زندگی می‌کنند.



حاجی فیروز

حاجی فیروزه، سالی یه روزه، همه می‌دونن، منم می‌دونم، عید نوروزه.
ارباب خودم سلام علیکم، ارباب خودم سر تو بالا کن، ارباب خودم منو نیگا کن، ارباب خودم
لطفی به ما کن.

ارباب خودم بزبز قندی، ارباب خودم چرا نمی‌خندی؟
بشکن بشکنه بشکن، من نمی‌شکنم بشکن، اینجا بشکنم یار گله داره، اونجا بشکنم یار گله
داره! این سیاه بیچاره چقد حوصله داره.

اینانا یا ایشتر که در بین‌النهرین است عاشق 'دوموزی' یا 'تموز' می‌شود (نام دوموزی در کتاب
مقدس تموز است) و او را برای ازدواج انتخاب می‌کند.

تموز یا دوموزی در این داستان نماد شاه است. الهه یک روز هوس می‌کند که به زیرزمین برود.
علت این تصمیم را نمی‌دانیم. شاید خودش الهه زیرزمین هم هست. خواهری دارد که شاید خود
او باشد که در زیرزمین زندگی می‌کند.

اینانا تمام زیورآلاتش را به همراه می‌برد. او باید از هفت دروازه رد شود تا به زیرزمین برسد.
خواهری که فرمانروای زیرزمین است، بسیار حسود است و به نگهبان‌ها دستور می‌دهد در هر
دروازه مقداری از جواهرات الهه را بگیرند.

در آخرین طبقه نگهبان‌ها حتی گوشت تن الهه را هم می‌گیرند و فقط استخوان‌هایش باقی می‌ماند.
از آن طرف روی تمام زمین باروری متوقف می‌شود. نه درختی سبز می‌شود، نه گیاهی هست و نه
زندگی. و هیچکس نیست که برای معبد خدایان فدیة بدهد و آنها که به تنگ آمده‌اند جلسه می‌کنند
و وزیر الهه را برای چاره جویی دعوت می‌کنند.

الهه که پیش از سفر از اتفاق‌های ناگوار آن آگاهی داشته، به او وصیت کرده بود که چه باید بکند.
به پیشنهاد وزیر خدایان موافقت می‌کنند یک نفر به جای الهه به زیرزمین برود تا او بتواند به زمین
بازگردد و باروری دوباره آغاز شود. در روی زمین فقط یک نفر برای نبود الهه عزاداری نمی‌کرد و از
نبود او رنج نمی‌کشید؛ و او دوموزی شوهر الهه بود. به همین دلیل خدایان مقرر می‌کنند نیمی از
سال را او و نیمه دیگر را خواهرش که "گشتی نه نه" نام دارد، به زیرزمین برونند تا الهه به روی زمین
بازگردد.

دوموزی را با لباس قرمز در حالی که دایره، دنبک، ساز و نی لیک دستش می‌دهند، به زیرزمین می‌فرستند.
شادمانی‌های نوروز و حاجی فیروز برای بازگشت دوموزی از زیرزمین و آغاز دوباره باروری در روی زمین
است.



نوروز در تاریخ

در زمانهای کهن، جشن نوروز در نخستین روز فروردین آغاز می‌شد. در برخی از دربارهای سلطنتی جشن‌ها یک ماه ادامه داشت. مطابق برخی از اسناد، جشن عمومی نوروز تا پنجمین روز فروردین برپا می‌شد، و جشن خاص نوروز تا آخر ماه ادامه داشت. شاید بتوان گفت، در طی پنج روز اول فروردین جشن نوروز جنبه ملی و عمومی بود، در حالیکه طی باقیمانده ماه، هنگامی که پادشاهان مردم عادی را به دربار شاهنشاهی می‌پذیرفتند جنبه خصوصی و سلطنتی داشت. با استناد بر نوشته‌های بابلیها، شاهان هخامنشی در طول جشن نوروز در ایوان کاخ خود نشسته و نمایندگان را از استان‌های گوناگون که پیشکش‌هایی نفیس همراه خود برای شاهان آورده بودند می‌پذیرفتند.

گفته شده که داریوش کبیر، یکی از شاهان هخامنشی (۴۲۱ - ۴۸۶)، در آغاز هر سال از پرستشگاه بآل مردوک، که از خدایان بزرگ بابلیان بود دیدن می‌کرد.

داریوش بزرگ که در گسترش آیین‌های نوروزی در میان متصرفات غیر آریین امپراتوری ایران سعی بلیغ داشت، در مراسم نوروز ۵۱۵ پیش از میلاد (هفت سال پس از آغاز فرمانروایی اش) تصمیم خود را در زمینه ایجاد سنگ نبشته بیستون - حاوی آرزوها، اندرزها و شرح قلمرو ایران - اعلام کرد که مورخان با توجه به این سنگ نبشته گفته‌اند که ایران تنها کشور جهان است که سند مالکیت دارد. بزرگترین آرزوی داریوش که در این کتیبه آمده است، این است که خداوند ایران را از آفت دروغ و خشکسالی مصون بدارد. پس از تکمیل ساختمان عظیم و زیبای تخت جمشید در پارس و گشایش آن، آیین‌های رسمی نوروز، باشکوه بی‌مانندی در آنجا برگزار می‌شد. مراسم نخستین نوروز در تخت جمشید دو هفته طول می‌کشید. مردم عادی در تالار صد ستون و سران ایالات و مقامات تراز اول در تالارهای دیگر این کاخ حضور می‌یافتند. کار ساختن تخت جمشید (یونانی‌ها آن را پرس پولیس = شهر پارس خوانده‌اند) ۵۱ سال طول کشید.

داریوش دوم به مناسبت نوروز، در سال ۴۱۶ پیش از میلاد سکه زرین ویژه‌ای ضرب کرد که یک طرف آن شکل سربازی را در حال تیراندازی با کمان نشان می‌دهد. ضرب سکه زر و سیم یک قرن پیش از آن، توسط داریوش اول آغاز شده بود. باید توجه داشت که رسم دادن سکه به عنوان عیدی از زمان هرمزد دوم، شاه ساسانی در سال ۳۰۴ میلادی آغاز شده است.

مهیستان، مجلس ایران در عهد اشکانیان نخستین جلسه خود را در نوروز سال ۱۷۳ پیش از میلاد با حضور مهرداد اول برگزار کرد و اولین مصوبه آن انتخابی کردن شاه بود. عزل شاه نیز در اختیار همین مجلس قرار گرفت البته طی شرایطی از جمله خیانت به کشور، ابراز ضعف و نیز جنون، بیماری سخت و از کارافتادگی. ایران در آن زمان دارای دو مجلس بود. مجلس شاهزادگان و مجلس بزرگان که جلسه مشترک آنها را «مهیستان» می‌خواندند. اشکانیان نخستین قانون اساسی را نوشتند و به استان‌های ایران، خودمختاری و آزادی مذهبی دادند. این حکومت که می‌خواست فرهنگ باستانی ایران را زنده کند، پانصد سال دوام آورد و سرانجام با کودتای دین شاهی ساسانیان از میان برداشته شد.



در دوران اشکانیان ایام نوروز به پنج روز کاهش یافته بود اما اردشیر به تقاضای «نسر» موبد موبدان، روز ششم فروردین، زادروز زرتشت، را بر آن اضافه کرد و چون ایرانیان روز هفتم فروردین را خوش یمن می دانستند و بیشتر آیین های ازدواج را در این روز برگزار می کردند، از آن زمان ایام نوروز، که روزهای روح ابدی، شادی ها و پاکی ها به شمار می آمدند، به هفت روز افزایش یافت و ایرانیان در این هفت روز دست از کار می کشیدند.

همچنین ساسانیان همه ساله نوروز را با برپایی مراسم و تشریفات ویژه ای جشن می گرفتند. بامداد نوروز، شاه جامه ویژه خود را پوشیده و به تنهایی وارد کاخ می شد. سپس کسی که به خوش قدمی شناخته شده بود وارد می شد. و آنگاه والامقام ترین موبد در حالی که همراه خود فنجان، حلقه و سکه هایی همه از جنس زر، شمشیر، تیر و کمان، قلم، مرکب و گل داشت همراه با زمزمه ی سرود وارد کاخ می شد و شادباشی به این عبارت می گفت:

" شاها!

به جشن فروردین به ماه فروردین، آزادی گزین بر داد و دین کیان!
سروش آورد ترا دانایی و بینایی و کاردانی!
و دیر زیوی با خوی هژبر!
شادباش به تخت زرین!
انوشه خور به جام جمشید و آئین نیاکان!
در همت بلند باش!
نیکو کاری و داد و راستی نگاهدار!
سرت سبز و جوانی چون خوید!
اسب کامکار و پیروز به جنگ!
تیغت روشن و کاری به دشمن!
بازت گیرا و خجسته به شکار!
کارت راست چون تیر!
سرایت آباد و زندگی بسیار باد!

پس از موبد بزرگ ماموران حکومت وارد کاخ شده و هدایای خود را تقدیم شاه می کردند. شاه پیشکش های نفیس را به خزانه فرستاده و باقی هدایا را میان حاضران پخش می کرد. ۲۵ روز مانده به نوروز، دوازده ستون با آجرهای گلی برپا شده، و دوازده نوع دانه گیاه مختلف بر بالای هریک از آنها کاشته می شد. در روز ششم نوروز، گیاهان تازه روییده شده بر بالای ستونها را برداشته و آنها را کف کاخ می پاشیدند و تا روز ۱۶ فروردین که به آن روز مهر می گفتند، آنها را بر نمی داشتند. تخت جمشید که گونه ای باغ یا بهشت زمینی با درخت های یا ستون های سنگی است، مکان بزرگداشت نوروز نیز بوده است.



پادشاهان ساسانی «هر سال از نوروز عامه تا نوروز خاصه که شش روز باشد، حاجت های مردمان را برآوردندی و زندانیان را آزاد کردندی و مجرمان را عفو فرمودندی و به عیش و شادی مشغول بودندی» (برهان قاطع).

ساسانیان نوروز را نوک روژ می گفتند: «به موجب روایت دینکرد، هر پادشاهی در این روز فرخنده رعیت ممالک خویش را قرین شادی و خرمی می کرد و در این عید کسانی که کار می کردند، دست از کار کشیده و به استراحت و شادمانی می پرداختند. نوروز عید بهاری است. در این روز مالیات های وصول شده را به حضور شاه عرضه می داشتند و شاه به عزل و نصب حکام می پرداخت. عید نوروز شش روز متوالی دوام داشت.

در دوران ساسانیان اهمیت نوروز افزایش یافت. نه تنها یک عید ملی بود بلکه ایام تمیز کردن خانه، پوشیدن لباس نو، تمیز کردن بدن، دلجویی از پیران، تجدید دوستی ها، استحکام خانواده و بیرون کردن افکار بد و پلیدی ها از روح و روان به شمار می آمد. در این عهد، تشریفات نوروزی مفصل شد. از جمله روشن کردن آتش روی بام ها در شب نوروز به منظور سوزاندن پلیدی ها که اینک این رسم به روشن کردن شمع سر سفره هفت سین تبدیل شده است. ساسانیان معتقد بودند که هدف کوروش بزرگ از اعلام نوروز به عنوان یک روز ملی، برقراری عدالت، نظم، برادری، انسان دوستی و پاکدامنی بوده و باید تحقق یابد.

در مارس ۳۲۶ میلادی میان ارتش ایران به فرماندهی شاپور دوم و ارتش روم به فرماندهی کنستانتینوس دوم امپراتور این کشور جنگی خونین و پرتلفات درگرفته بود. با اینکه پیروزی با ارتش ایران بود، شاپور دوم ۲۰ مارس (شب عید نوروز) با وجود مخالفت افسران که در شرف بردن جنگ بودند، آتش بسی دوهفته ای اعلام کرد تا سربازان بتوانند آیین های نوروزی را برگزار کنند. کنستانتینوس دوم که نیروهایش تلفات شدید داده بودند، پس از این آتش بس موقت حاضر به ادامه جنگ نشد و روز دهم آوریل میان دو امپراتور پیمان صلح به امضا رسید. در مراسم نوروز سال ۳۹۹ میلادی، چند مسیحی ایرانی که موفق به ورود به کاخ یزدگرد شاه وقت (ساسانی) شده بودند، فی البداهه از او تقاضای آزادی مذهبی برای خود کردند. این آزادی که مورد درخواست دولت روم هم بود به تمامی مسیحیان در قلمرو امپراتوری ایران داده شد.

در نوروز سال ۵۰۱ میلادی، مزدک، جنبش برابری خواهانه ی خود را بر پایه مالکیت عمومی دارایی ها، استفاده از تولیدات و ثروت برحسب نیاز فرد آشکار ساخت که مورد توجه مردم که گرفتار جامعه ای طبقاتی و وجود شکاف عظیم میان فقیر و غنی بودند، قرار گرفت و شاه ایران، قباد، متمایل به افکار او شد.

بعد از اسلام تا مدتی مراسم نوروز در ایران به صورت خصوصی و خانوادگی برگزار می شد. با وجود این نوروز ایرانی از طریق مسلمانان تا اندلس (اسپانیا) گسترش یافت.

پس از اسلام، به گواهی جاحظ و دیگران، جشنهای نوروز، از جمله جشن سوری با شکوه و تشریفات در همه جای ایران و عراق و دربار خلفا برگزار می شده است. در آن روزگار، برافروختن آتش در شب نوروز انجام می شد و هنوز با روز و شب چهارشنبه گره نخورده بود.



معتضد، شانزدهمین خلیفه عباسی، در سال ۲۹۲ هـ ق دستور داد که زمان نوروز از وقت خود به یازدهم ماه حزیران منتقل شود. این نوروز به نام نوروز معتضدی شهرت یافت. به فرمان او همچنین آتش افروختن در شب نوروز- جشن سوری - ممنوع شد. این دستور چون با تخفیف میزان خراج رعیت همراه بوده گویا مورد استقبال قرار می گیرد.

وانگ یین تی، جهانگرد چینی از رسم آب پاشی به هنگام نوروز در بین مردم تورفان در سال ۹۸۳ میلادی سخن می گوید. در سده چهارم هجری هنوز در مصر مراسم میر نوروزی برگزار می شده است. میر نوروزی را با صورت سفید شده با آرد و با لباس زرد یا قرمز در کوچه ها می گردانیدند و وی سوار بر خر خویش از مردم چیزهایی دریافت می کرد. در همین زمان مراسم کوسه بر نشین نیز در شهرای عراق و ایران اجرا می شده است.

پس از استقلال ایران و در زمان صفاریان و سامانیان و آل بویه، بار دیگر این نوروز قد برافراشت. شاعران و شاهان ایران کوشیدند تا این رسم زیبای زمانه را زنده دارند. نوروز در شاهنامه و دیوان شاعرانی چون منوچهری و کتاب های ابوریحان و خیام زنده نگه داشته شد.

آتش افروزی

روشن کردن آتش هنگام پسین، یکی از کنش های زیبایی بود که بین مردم در نوروز دلبستگان بسیار داشت. چرایی روشن کردن آتش، در آخرین چهارشنبه سال نیز به همین بازمی گردد. ایرانیان باستان به آتش احترام می گذاشتند. تخمه و گوهر انسان را از آتش می پنداشتند.

این آیین در روستای قاسم آباد یزد این چنین است:

در سپیده دم صبح نوروز، خانه های قدیمی محله قاسم آباد یزد یکی بعد از دیگری روشن می شوند. هر خانواده و در پیشاپیش آنان زنان، سبزه، ظرفی پر از آب، یک سینی میوه که "ودرین" نامیده میشود، گلدانی از مورد و شمشاد، مجمر آتش و یک چراغ روغنی به بالای بام می برند و در کنار هیزم های از پیش آماده شده می گذارند. نزدیک ساعت پنج بامداد، سپیدی کلاه مردان زرتشتی در روشنای آتش نمایان می شود.

آتشی که در سپیده دم اورمزد برابر با اول فروردین بر روی بام افروخته می شود یک یادمان کهن ایرانی است که در روستا های زرتشتی نشین به جا مانده است. زرتشتیان ده روز مانده به عید نوروز که پنجه کوچک آغاز می شود، با آتش افروزی روان درگذشتگان را به خانه هایشان پذیرا می شوند. در پایان سال هم با آتش یعنی با نور و گرما آنها را بدرقه می کنند و آب پشت سرشان می ریزند.

« آتش پرستان بخارا هر سال به محلی می روند که احتمالاً "سیاوش در آنجا کشته شده است. در آنجا زاری می کنند و قربانی می کنند » (تاریخ بخارا- نرشخی)
« و هر سالی هر مردی آنجا یکی خروس برد و بکشد، پیش از بر آمدن آفتاب نوروز »
هم چنین در نخستین بامداد نوروز، مردم روی یکدیگر آب می پاشیدند.



از دیگر رسوم نوروز، حمام رفتن و هدیه کردن شکر به یکدیگر در روز ششم فروردین بود. و یکی از باشکوه‌ترین سنتها نیز سبز کردن دانه گیاه است که به آن "سبزه" گویند. نماد آن که سال آینده سالی پر برکت باشد.

تا چند دهه پیش در برخی نواحی ایران، نوروزی خوانی مرسوم بوده است. در گیلان و مازندران و آذربایجان، از حدود یک ماه پیش از فرارسیدن نوروز، کسانی در روستاها راه می‌افتادند و اشعاری در باره نوروز می‌خواندند و ترجیع بند آن چنین بود:
باد بهاران آمده، گل در گلستان آمده / مزده دهید بر دوستان، ...

هنوز نیز ده‌ها چاووش خوان در شهرستان تالش با راه افتادن در هر کوی و برزن و خواندن بهاریه‌ها از آمدن بهار خبر می‌دهند.

تالشیان که از کهن‌ترین اقوام ایران‌زمین هستند این رسم را از پدران خود به یادگار گرفته‌اند و ترنم نغمه اشعار استقبال از بهار در یاد و خاطره هر تالشی وجود دارد.

چاووش‌خوانان بهار و نوروز در گروه‌های تا سه نفر در خانه‌ها را می‌کوبند و سال نو را نوید می‌دهند.

دختران خردسال با نخستین زمزمه فرارسیدن بهار، دسته‌های گل را از دامن طبیعت به خانه می‌آورند و به انتظار چاوشی خوان می‌نشینند.

ترانه‌های بهاری بر موسیقی ایرانی نیز اثر گذاشته است. در میان الحان باربدی، نغمه‌های بسیاری ویژه بهار و نوروز وجود داشته که باربد آن دو را به هنگام نو شدن سال می‌خوانده و می‌نواخته است. بعضی از این نغمه‌ها هنوز پس از هزار و چهارصد سال، به عنوان "گوشه" در آوازه‌ها و دستگاه‌های موسیقی سنتی حضور دارند. نوروز بزرگ، نوروز خارا و نوروز صبا از این گونه گوشه‌ها به شمار می‌روند.

به گمانی در سده‌های بعدی برخی از همان الحان به صورت نوروز خوانی‌هایی در آمده باشد که هنوز هم رایج است و چه بسا ترانه‌های حاجی فیروزی نیز بر همین الحان تکیه داشته باشد. دکتر فریدون جنیدی ایرانشناس، و پژوهشگر با اشاره به حضور موسیقی در شادی‌ها و اعیاد ایران باستان می‌گوید: ما ایرانی‌ها اگرچه موسیقی خاصی برای نوروز نداریم اما بیشتر از آوای دهل و سرنا در این روزها بهره گرفته می‌شده است. یکی از کهن‌ترین روایات در مورد نوروز در بیت «بزرگان به شادی بیاراستند/ می و جام رامشگران خواستند» است. این بیت به خوبی نشان می‌دهد رامشگران و خوش‌نواها در مراسم شادی حضور دارند و این مساله نشانگر این است که آغاز نوروز که یکی از جشن‌های بزرگ ایرانیان است با رامشگری و نوای خوش بوده است.



جشن پنجه

جشن پنجه یکی از آیین های پیش از نوروز است که امروزه دیگر اجرا نمی شود. این رسم مربوط به پنج روز آخر سال است که توسط ایرانیان باستان جشن گرفته می شد. این جشن که پنجه نام داشته جشنی عمومی برای عامه مردم بوده است.

ایرانیان این پنج روز را همزمان با یکی از جشن های ششگانه، جشن می گرفتند. به راه انداختن «میر نوروزی» نیز یکی از آیین های رایج بوده است. داستان میر نوروزی این است که در پنج روز آخر سال اداره و فرمانروایی شهر را به فردی از پایین ترین قشرهای اجتماعی یا فردی محکوم به مرگ می سپردند و او نیز چند تن از مردم عوام را به عنوان خدم و حشم و عامل خود انتخاب می کرد و فرمان های تندی علیه ثروتمندان و قدرتمندان می داد.

آنها نیز در این پنج روز حکم او را کم و بیش روا می دانستند و تنها در موارد پولی به چانه زدن می پرداختند. پس از آن پنج روز نیز میر نوروزی مطابق سنت از مجازات معاف بود و هیچ کس از او بازخواست نمی کرد که چرا در آن مدت پنج روز چنین و چنان کرده است.

در داستانی نیز آمده است که: شاه به خواب دید که هرکس در پنج روز آخر سال بر ایران حکومت کند، بزودی خواهد مرد. پس برای گریز از مرگ، محکوم به مرگی را برای پنج روز به جای شاه بر تخت نشاندند و او در این پنج روز هرچه می خواست کرد.

حافظ در این بیت به زندگی کوتاه آدمی، عمر کوتاه گل و دوران کوتاه سلطنت میر نوروزی و قدرتمداران اشاره دارد:

سخن در پرده می گویم چو گل از پرده بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

کوسه بر نشین: از دیگر پیک های نوروزی کوسه برنشین است. بیرونی داستان را اینگونه آورده است: در نخستین روز از آذرماه - یا نخستین روز بهار - مردی کوسه (بی ریش) با شمایی عجیب و غریب را بر خری می نشاندند که به دستی کلاغ داشت و به دستی بادبزن و خود را مرتب باد می زد. او برای جلوگیری از نفوذ سرما با روغن های گرم کننده ی ویژه ای خود را چرب کرده و خوراک و آشامیدنی های گرم کننده می خورد؛ مردم به این کوسه ی ژنده پوش که اشعاری در وصف بدرود با زمستان و سرما می خواند می -خندیدند و آب و برفابه به سوی او پرتاب می کردند.

شمار فراوانی از مردم کوچه و بازار و نیز برخی ماموران حکومتی به دنبال او بودند و او مجاز بود که از هر خانه و دکانی یک درم سیم یا یک دینار بگیرد. اگر کسی از پرداختن این وجه سرباز می زد، مرد کوسه می توانست از ظرف مرکب سیاه یا گل سرخ رنگی که همراه داشت او یا خانه او را نشان کند و گاه به لودگی فرمان تاراج او را می داد. بخشی از این پول که از آغاز مراسم تا میانه ی روز به دست می آمد سهم حاکم و درآمد میانه ی روز تا پایان مراسم به هنگام غروب سهم کوسه و همراهان او بود.



مردم از ترس حکومت و مسخرگی و لودگی کوسه و نیز از بیم آلوده شدن لباس و جامه، معمولاً این پول را پرداخت می کردند. پس از غروب آفتاب، کوسه باید می گریخت و پنهان می شد، وگرنه مردم مجاز به ضرب و شتم او بودند و کسی نیز مانع آن ها نمی شد.

در **برهان قاطع** می خوانیم: "جشنی است که پارسیان در غره ی آذرماه می کرده اند و وجه تسمیه اش آن است که در این روز مرد کوسه ی یک چشم بدقیافه-ی مضحکی را بر الاغی سوار کرده و داروی گرم بر بدن او طلا می کردند و آن مرد مضحک مروحه و بادزنی در دست داشت و پیوسته خود را باد می کرد و از گرما شکایت می نمود و مردمان برف و یخ بر او می زدند و چندی از غلامان پادشاه نیز با او همراه بودند و از هر دکانی یک درم سیم می گرفتند و اگر کسی در چیزی دادن اهمال و تعلل می کرد، گل سیاه و مرکب [که] همراه او بود بر جامه و لباس آن کس می پاشید و از صباح تا نماز پیشین هرچه جمع می شد تعلق به سرکار پادشاه داشت و از پیشین تا نماز دیگر به کوسه و جمعی که با او همراه بودند و اگر کوسه بعد از نماز دیگر به نظر بازاریان درمی-آمد او را آنقدر که توانستند می زدند و آن روز را به عربی رکوب کوسج خوانند. گویند در این روز جمشید از دریا مروارید برآورد و در این روز خدای تعالی حکم سعادت و شقاوت فرمود هرکه در این روز پیش از آنکه حرف زند بهی بخورد و ترنج ببوید تمام سال او را سعادت باشد."

هفت سین

عددهفت همواره در ادب و استوره نقش مهمی داشته است. عدد "هفت" نزد ایرانیان قدیم مقدس بود و به خاطر ستارگان هفتگانه یعنی « زهره ، مشتری ، عطارد ، زحل ، مریخ ، زمین و خورشید » عدد هفت را گرامی می داشتند. آن ها باورداشتند که عقل مقدس یعنی " اهورامزدا " که به او "سپند مینو" نیز می گفتند ، شش وزیر بزرگ به نام "امشاسپندان" دارد که یعنی مقدسان جاویدان و این شش امشاسپند با "سپندمینو" تشکیل (هفت سپند) می دهند. به گمانی هفت سین، اشاره به هفت "امشاسپند" است و چون کلمه "سپند" با سین شروع می شده، روی این اصل به علامت آن هفت مقدس جاودانی ، چیزهایی در نظر گرفته شده که هم با حرف سین شروع شده باشند و هم مورد استفاده بشر باشند.

در برخی جای ها، هفت شین به جای هفت سین رواج دارد. در افغانستان هفت میوه بر سفره ی نوروزی می نهند. در اساتیر ایرانی در ارتباط با نوروز، جوانه ی گندم و عناب، نشانه و سمبل زایش دیگر باره بهاران است و سبزی ، سکه ، و سرکه سمبل و نماد افکار نیک ، کردار نیک ، خدا پرستی، نیک بختی ، جاودانگی و داد و دهش است .

برخی نیز بر این باورند که: در هفت سین، سبزه نشان رویش و سبزی ، سمنو به سبب داشتن گندم نشان برکت ، سنجد نشانی از عشق و دلداگی ، سیب میوه ای به نشان سلامت عشق و زایش، سکه های تازه نمادی از ثروت است. وجود چند دانه سیر نیز به نشانه دفع بیماری و یک ظرف سرکه هم عنوان برکت بر سفره نوروز ایرانیان جای داده می شود.



هفت سین و نمادهای آن نشانه های از نو شدن زندگی و طبیعت هستند که در سفره جای می گیرند. تخم مرغ رنگ کرده به نیت برکت و روزی که به تعداد افراد خانواده تهیه میشود و ازدیاد نسل. ماهی نماد برج حوت یا اسفند و نشان برکت و زایش و در برخی مناطق به نشانه زندگی و پایداریست ، و شیرینی به معنای شیرین کام بودن در تمام روزهای سال است. میوه ، آجیل و یک تکه نان یا مقداری برنج هم نشان از پر برکت بودن سفره دارد. گل به نیت شادابی بر سر سفره هفت سین گذاشته می شود. آینه، برای رفع کدورت و یکرنگی، شمع روشن به نیت روشنایی و طول عمر خانواده است. به همین دلیل باور بر این بوده که شمع هفت سین را نباید خاموش کرد و در صورت لزوم این کار باید با برگ سبز یا نقل و نبات انجام شود. اسفند هم گیاهی مقدس محسوب شده و نمادی از بوی خوش است . سرانجام آب در سفره هفت سین پاکی و پاکیزگی و آبادانی است.

چهارشنبه سوری

در تاریخ بخارا آمده است " چون امیر سدید منصور بن نوح به ملک نشست ، هنوز سال تمام نشده بود که در شب سوری چنان که عادت قدیم است آتشی عظیم افروختند." آیین آتش افروزی، به پیشواز از سال نو، چند سال دارد؛ کسی نمی داند. اما این آیین از هنگامی به غروب آخرین سه شنبه سال افتاده است که زرتشت، به تنظیم دقیق تقویم توفیق یافت. آن سالی بود که تحویل سال با سه شنبه ای برابر شد که نیمه آن سه شنبه تاظهر، جزیی از سال کهنه، و نیمه بعدازظهر، سال نو به حساب می آمد.

برخی می گویند که ایرانیان تا آمدن تازیان روزهای هفته را نمی دانستند و پس چهارشنبه سوری از آمدن عربان به بعد رایج شده است. این نیز سخن درستی نیست. در شاهنامه فردوسی بیشتر از یکصد و بیست بار واژه هفته بکار رفته است. از آنجا که شاهنامه فردوسی را ترجمان وفادار داستان های دوران باستان می دانند، دور است که استاد توس بدون اینکه چنین مفهومی در متون مبنا بکار رفته باشد، تا این اندازه از آن بهره بگیرد. متون مانوی نیز، کاربرد گسترده روزهای هفته را نشان می دهد.

«ابوریحان بیرونی» در کتاب «آثارالباقیه»، در همین باره نوشته است که این جشن ده روز طول می کشید که پنج روز آخر اسفندماه را «نخستین فروردگان» و پنج روز بعد از آن را «دومین فروردگان» می نامیدند.

ونوشته است که در اوقات فروردگان در اتاق مرده و بالای بام خانه در فارس و خوارزم برای پذیرایی از ارواح غذا می گذارند و بوی خوش بخور می کنند.

شال اندازی: ممکن است بشود گمان کرد که رسم شال انداختن از بام خانه در شبهای چهارشنبه سوری که در برخی از مناطق ایران معمول است از همان جشن «فروردگان» بازمانده باشد. چنانکه می توان این گمان را هم داشت که آتش افروزی بر روی پشت بام ممکن است برای جلب توجه «فروهر» های در گذشتگان خانواده ها باشد.



شال اندازی از آداب چهارشنبه سوری بود. پس از مراسم آتش افروزی جوانان به بام همسایگان و خویشان می‌رفتند و از روی روزنه‌ی بالای اتاق (روزنه‌ی بخاری) شال درازی را به درون می‌انداختند. صاحب خانه می‌بایست هدیه‌ای در شال بگذارد. شهریار درمنظومه‌ی حیدر بابا به آیین شال اندازی و به ارتباط شال اندازی با برکت خواهی و احترام به درگذشتگان به نحوی شاعرانه اشاره دارد:

*

عید بود و مرغ شب آواز می‌خواند
دختر نامزد شده برای داماد
جوراب نقشین می‌بافت
و هر کس شال خود را از دریچه‌ای آویزان می‌کرد
و ه که چه رسم زیبایی است - رسم شال اندازی
هدیه عیدی بستن به شال داماد

*

من هم گریه و زاری کردم و شالی خواستم
شالی گرفتم و فوراً بر کمر بستم
شتابان به طرف خانه‌ی غلام (پسر خاله‌ام) رفتم
و شال را آویزان کردم
فاطمه خاله‌ام جورابی به شال من بست
"خانم ننه‌ام" را به یاد آورد و گریه کرد

بوته افروزی: پیش از پریدن آفتاب از لب بام خانه‌ها، هر خانواده بوته‌هایی را که از پیش فراهم کرده‌اند روی بام یا زمین خانه، در سه یا پنج یا هفت «گله» کپه می‌کنند. با پریدن آفتاب و نیم تاریک شدن آسمان، زن و مرد گرد هم می‌آیند و بوته‌ها را آتش می‌زنند. در این هنگام از بزرگ تا کوچک هر کدام سه بار از روی بوته‌های افروخته می‌پرند و در هر بار چنین می‌خوانند: زردی من از تو - سرخی تو از من.

بوته‌ها که سوخت و خاکستر شد، زنی خاکستر آن را در خاک انداز جمع می‌کند و آنرا از خانه بیرون می‌برد و در سر چهار راه می‌ریزد. در بازگشت به خانه، در خانه را سخت می‌کوبد. کسی از درون خانه می‌پرسد: کیه؟
می‌گوید: منم
می‌پرسد: از کجا آمده‌ای؟
می‌گوید: از عروسی
می‌پرسد: چی آورده‌ای؟
می‌گوید: تندرستی.
در این هنگام در خانه را به رویش می‌گشایند و همراه او تندرستی را برای يك سال به درون خانه می‌آورند.



قاشق زنی: زنان و دختران آرزومند و حاجت دار، قاشقی با کاسه ای مسی بر می دارند و شب هنگام در کوچه و پس کوچه به راه می افتند. در برابر در هفت خانه خاموش و بی سخن، قاشق را پی در پی بر کاسه می زنند. صاحب خانه که با چنین رسمی آشناست و می داند قاشق زنان چه می خواهند، چیزی در کاسه آنان می گذارند. این چیز ممکن است پول باشد یا شیرینی و آجیل و برنج و بنشن یا چیزهای دیگر. قاشق زنان اگر در قاشق زنی چیزی بدست نیاوردند از برآورده شدن آرزوی خود ناامید خواهند شد.

بخت گشایی: تهرانی‌ها برای گشودن بخت دختران در خانه مانده، در شب چهارشنبه آخر سال کارهایی می‌کردند:

پس از بوته افروزی، زنی «نیم سوزی» از زیر دیگ پلوی شب چهارشنبه برمی‌داشت و با آن در پی دختر «در خانه مانده» می‌کرد و او را از خانه بیرون می‌راند. پیش از «آفتاب غروب» زنی به دباغخانه می‌رفت و جامی از آب آن برمیداشت و به خانه می‌برد و آن را در «تنگ غروب» روی سر دختر «ترشیده» می‌ریخت.

زنی پیش دامن پیراهن دختر بخت بسته را بر می‌چید و با چاک پایین یقه‌اش با قفلی می‌بست. شب هنگام او را به سر چهار راه می‌برد و می‌ایستادند. دختر خاموش می‌ایستاد و زنی که همراه او بود کلید قفل را به یکی از مردان رهگذر - البته بیشتر مردان جوان - می‌داد و از او می‌خواست تا قفل بسته جامه دختر را باز کند. جوان اگر در خواست زن را می‌پذیرفت و قفل جامه دختر را می‌گشود، به عقیده ایشان بخت دختر باز می‌شد و بخت «گشاینده قفل» بسته.

کوزه شکنی: تا چندین سال پیش که در میدان ارك تهران نقاره خانه‌ای بود، زنان تهرانی به آنجا می‌رفتند و کوزه نو و آب ندیده ای را از بالای سر در نقاره‌خانه به زمین می‌افکند و می‌شکاندند. زنانی هم که نمی‌توانستند به میدان ارك بروند کوزه را از سر بام خانه خود به زمین می‌انداختند. این زنان چنین می‌پنداشتند که قضا و بلایی را که در کوزه کرده‌اند با دور انداختن و شکاندن آن از میان خواهند برد و برای مدت يك سال قضا و بلا را از خانواده خود دور خواهند کرد.

فال گرفتن با کوزه: زنان و دختران جوان گرد هم فراهم می‌آمدند و کوزه دهان گشاد کوچکی را در میان خود می‌گذاشتند و هر يك چیزی را بنام خود نشان می‌گذاشتند و در کوزه می‌انداختند. زنی هم چند تکه کاغذ تا شده را که به روی هر يك از آنها غزلی از حافظ نوشته شده بود در کوزه می‌افکند. آنگاه دختر نابالغی دست در کوزه می‌کرد و کاغذی را با یکی از نشانه‌ها بیرون می‌آورد. در این هنگام زنی از میان آنها کاغذ را باز می‌کرد و غزل آن را می‌خواند. معنای این شعر پاسخ نیت و فال دختر یا زنی بود که نشانه‌اش با کاغذ از کوزه بیرون آمده بود.

باطل کردن سحر و جادو: برای باطل کردن سحر و جادو از خانه و گشایش کار «قلیاب» یا قلیاب سرکه درست می‌کردند و آن را در چهار کنج خانه و اطاق و سر در کوچه می‌پاشیدند و می‌گفتند: هر کس کرده جادو عادل - من می‌کنم جادو باطل.



پختن آتش ابودردا: خانواده‌هایی که بیمار یا حاجتی داشتند برای بر آمدن حاجت و بهبود یافتن بیمارشان نظر می کردند و در شب چهارشنبه آخر سال «آتش ابودردا» می پختند و آن را اندکی به بیمار می خوراندند و بقیه را هم درمیان فقرا پخش می کردند.

گذراندن کودک نحس از زیر نقارخانه: برای بریده شدن «عَش» و «ریسه» کودک شیر خوار و از میان بردن «نحسی» اش، او را به میدان ارك می بردند و سه بار از زیر نقارخانه ولوله توپ مروارید می گذراندند. همچنین در کوزه‌ای گندم می ریختند و آن را بر زمین می زدند و می شکاندند تا گندمش روی زمین پخش بشود و پرندگان آن را بخورند.

آجیل چهارشنبه سوری: زنانی که نذر و نیازی کرده بودند در شب چهارشنبه آخر سال، آجیلی هفت مغز بنام آجیل چهارشنبه سوری از دکان رو به قبله می خریدند و پاک می کردند و میان همه پخش می کردند و می خوردند. به هنگام پاک کردن آجیل، داستانی را نقل می کردند و آن داستان پیر خارکن بود. گاه به این آجیل که بیشتر نخودچی کشمش بود، آجیل مشکل گشا می گفتند.

آتش چهار شنبه سوری: در برخی جاها آشی است با هفت بنشن و در خراسان چهار رنگ پلو؛ رشته پلو، زرشک پلو، عدس پلو، ماش پلو می پختند. در اصفهان آتش رشته می خوردند.

چهار شنبه سوری هرچه که بوده است، نشان نگاه آن مردمان به زندگی است. ایرانیان زندگی را با جشن و شادمانی و سور می آمیخته اند. کنش ها و روش ها و منش های این مردم سرشار از شادی و شادمانی، سور و شور است. زندگی را پاس بداریم و در پناه نور و گرمای دانایی و خرد، شادمانی و آرامش، به سوی سالی زیباتر و فردایی روشن تر گام برداریم
روشن باد آتش دانایی و مهر در دل هایمان

سیزده بدر

سیزده فروردین ماه، روز مبارک و فرخنده ای است. در آثار الباقیه جدولی برای سعد و نحس آورده شده که در آن سیزده نوروز که تیر روز نام دارد کلمه (سعد) به معنی فرخنده آمده و نحوست و کراهت ندارد. بعد از اسلام چون سیزده تمام ماه ها را نحس می دانستند، سیزده عید نوروز را نیز نحس شمردند. سیزدهم هر ماه شمسی که تیر روز نامیده می شود مربوط به فرشته بزرگ و ارجمندی است که " تیر " نام دارد و در پهلوی آن را تیشتر می گویند. فرشته مقدس تیر در کیش مزدیسنا مقام بلند و داستان شیرینی دارد. ایرانیان قدیم پس از دوازده روز جشن گرفتن و شادی کردن که به یاد دوازده ماه سال است، روز سیزدهم نوروز را که روز فرخنده ایست به باغ و صحرا می رفتند و شادی می کردند و در حقیقت با این ترتیب رسمی بودن دوره نوروز را به پایان می رسانیدند. شاید پس از روی کار آمدن مردان و اوج فرهنگ مردسالارانه و برای خوار کردن الهه ی تیشتر این روز را شوم دانستند.



بهرام فره وشی نوشته است که « در اساطیر ایرانی عمر جهان ۱۲ هزار سال است و عدد ۱۲ از بروج دوازده گانه گرفته شده است و پس از این ۱۲ هزار سال دوره جهان بسته می شود و انسان هایی که در جهان هستی، وظیفه آنها جنگ در برابر اهریمن است، پس از این دوازده هزار سال، بر اهریمن پیروزی نهایی می یابند و با ظهور سوشیانت (سوشیانت نقش امام زمان را در دین زرتشتی دارد) آخرین نیروی اهریمن از میان می رود و جنگ اورمزد بر ضد اهریمن با پیروزی پایان می یابد.»

دنباله این جشن هنوز در پاره ای مناطق ایران از جمله مازندران وجود دارد و به « تیر ماه سیزده شو » (شب سیزدهم تیرماه) شهرت دارد.

سیزدهم فروردین که بر اساس نام گذاری روزها در ایران قدیم به روز « تیر » موسوم بود، به ایزد باران تعلق داشت. در آیین مزد یسنا و در باور مردم پیش از زرتشت، این ایزد همواره با دیو خشکسالی در مبارزه است. اگر پیروز شود باران می بارد و چشمه ها می جوشد و رود ها جاری می شود، وگرنه، خشکسالی حاکم خواهد شد.

شاید قدیمی ترین نوشته ای که به نحوست سیزده اشاره کرده، آثار الباقیه ابوریحان بیرونی باشد که تنها روز سیزدهم تیر ماه را منحوس خوانده است و نه سیزده بدر را.

بازی های سیزده بدر عبارت بود از: الک دولک، توپ بازی، تاب، گرگم به هوا، عمو زنجیر باف، طناب کشی، کشتی های محلی.

بازی چلتوپ، شبیه بازی الک دولک است. با این تفاوت که با یک چوب به توپ زده می شد و توپ آن نوع مخصوصی به اندازه نارنج بود. این توپ ها را از رزین درشکه و کالسکه و لاستیک رویی اتومبیل درست می کردند، یک روکش گلیم مانند بر آن می بافتند و به آن می گفتند «قنبلستیکی». غذاها : کوکو سبزی . کوکو سیب زمینی . آش رشته.

در میان جشن و شادی مردم، بار دیگر حاجی فیروزها، لوطی ها و مطرب ها با دف و تنبور پیدایشان می شد و در میان مردم می چرخیدند و شادی می پراکندند.

عبدالله مستوفی چگونگی مراسم سیزده به در را در اواخر دوره قاجار در کتابش می آورد و به زیبایی تمام، همه رفتارها و بازی ها و سرگرمی های مردم را در این روز شرح می دهد و می نویسد: روز یا شب پیش، هر کس به قدر وسع و لزوم تدارکی برای این روز می دید، از صبح این روز خانواده های شهری با سماورهای کوچک و بقچه بسته هایی که در آن خوراکی روزانه را بسته بودند، خیابان هایی را که به بیرون شهر می رفت، پر می کردند. دسته دیگر که سیزده به در را فقط برای عصر گذاشته بودند، از دو سه ساعت بعداز ظهر به این خیابان ها رو می آوردند.



از شهر که بیرون می رفتند، هر دسته ای کنار نهر آب و سبزه زاری می نشستند. ناهار را در زیر طاق آسمان و اگر چند درختی گیر آورده بودند، در زیر سایه کم آن صرف می کردند. آجیل و شیرینی هم چه قبل از ناهار و چه بعد از ناهار داشتند، به علاوه، عصر سیزده به در کاهو با سرکه یا سکنجبین و یا سرکه شیره باید می خوردند. بعضی از خانواده های تواناتر رشته بریده و نخود و لوبیای پخته و اسفناج خرد کرده، شسته در دو سه کیسه و دوغ و کشک در یک کوزه و مقداری پیاز و روغن به همراه برده و در یورتی که برای خود گرفته بودند، آش رشته ای هم ضمیمه سایر خوراکی ها می کردند. سماور آنها از صبح بار بود. شاید این روز ده یک اهل شهر هم در شهر نمی ماند و اجمالا هر کس توانایی بدنی داشت، از این تفریح و تفرج خودداری نمی کرد.

خانواده های اعیان اکثرا به باغ های داخل یا خارج شهر می رفتند و در آنجا سیزده به در را با تمام لوازم و جزییات برگزار می کردند. خانم ها به داربست مو کنار دیوار باغ تاب می بستند و تاب می خوردند، حتی الک دولک و توپ بازی هم می کردند.

منظره بیرون شهر بسیار جالب بود، بچه ها و جوان ها و کامل مردها دسته دسته به بازی های ورزشی از قبیل الک دولک بازی، اعم از سردستی و سرسنگی و چری یا نچری، زویی و توپ بازی، گردو، بل بگیر بالا بیا و چپ توپ و باقلی به چند من؟ و بازی جرنک جرنک اسب چه رنگ؟ و اگر وضعیت مکان اجازه می داد، گرگم به هوا و قایم باشک مشغول بودند.

میمون بازها و خرس بازها و بزبازها و غول بیابانی و دوری گردان ها با تنبک و تصنیف خواندن خود هم می آمدند و با ده شاهی پنج شاهی اسباب سرگرمی می شدند. دسته های مطربی که تارزن و آوازه خوان هم داشتند زیاد بودند. طبق های آجیل و شیرینی و به خصوص کاهوی فراوان بر روی چهار پایه های چوبی گذاشته شده و فروشندگان با توصیفات معموله خود مشتری می طلبیدند. داش مشدی ها، عباها را یک شاخ به دوش انداخته، گاهی به اجتماع با خواندن یکی از تصنیف های متداول جلب توجه می کردند.

بعضی از آنها با چوب پاهای بلند از جلو و جمعی از عقب باز با خواندن تصنیف های خود بچه ها را جلب کرده هیات عظیم پر سر و صدایی را راه می انداختند.

این داش ها بازی خاصی داشتند که به آن خرپشته می گفتند. به حکم قرعه اول یکی برای خرپشته ساختن تعیین می شد، این شخص باید آنقدر خم شود که دستش را به کعب پایش تکیه بدهد و سایرین دور خیز گرفته با تکیه دادن دست ها به گرده او از رویش بپرند و هر کس کار خود را خوب انجام نمی داد و خطایی در عمل بروز می داد به جای او خرپشته می ساخت.

بساط حقه بازی و پهلوان کچل و خیمه شب بازی هم این سر و آن سر پهن بود وقتی مردم از ورزش خسته می شدند، دور بساط این آقایان جمع شده، خستگی در می کردند و خود را برای بازی های ورزشی دیگر آماده می کردند.

مردمان اعیان هم در این روز به باغات بیرون شهر می رفتند. ولی آنها به ورزش نمی پرداختند. ورزش آنها همان سواری و رفتن تا باغ بیرون شهر بود، با وجود این جوان های آنها الک دولک و توپ بازی را راه می انداختند.



سبزه گره زدن

در اوستا چندین بار از کیومرث سخن به میان آمده و او اولین پادشاه و نیز نخستین بشر نامیده شده است. گفته های حمزه اصفهانی در کتاب سنی ملوک الارض و انبیاء و گفته های مسعودی در کتاب مروج الذهب جلد دوم و بیرونی در کتاب آثار الباقیه بر پایه همان آگاهی است که در منابع پهلوی وجود دارد. مشی و مشیانه که پسر و دختر دوقلوی کیومرث بودند روز سبزه فروردین برای اولین بار در جهان با هم ازدواج نمودند. در آن زمان، آن دو به وسیله گره زدن دو شاخه پایه ازدواج خود را بنا نهادند. این مراسم را بویژه دختران و پسران دم بخت انجام میدادند و امروز هم دختران و پسران برای بستن پیمان زناشویی نیت می کنند و سبزه گره می زنند. این رسم در زمان هخامنشیان نیز بوده و تا امروز باقی مانده است.

اما بی گمان سبزه بدر در ایران و بسیاری از کشورها از زمان های بسیار کهن رواج داشته است. مسیحیان هیچ گاه سبزه نفر بر سر یک سفره غذا نمی خورند. در باور تازیان سبزه هفتمین روز هر ماه ناخوشایند است.

شباهت دیگر دروغ های روز اول آوریل، با شوخی های سبزه بدر است. روز اول آوریل، هر چهار سال یکبار مصادف با روز سبزه فروردین است (و سه سال با ۱۲ فروردین).

نوروز داستانی

قصه عمو نوروز

یکی بود، یکی نبود. پیرمردی بود به نام عمونوروز که هر سال روز اول بهار از کوه راه می افتاد و عصا به دست می آمد به سمت شهر.

بیرون از دروازه شهر پیرزنی زندگی می کرد که دلباخته عمو نوروز بود و روز اول هر بهار، بعد از آراستن خودش و خانه اش، فرش می آورد می انداخت رو ایوان. جلو حوضچه فواره دار رو به باغچه اش که پر بود از گل های رنگارنگ بهاری. بعد سفره هفت سین اش را آماده می کرد. بعد منقل را آتش می کرد و می رفت قلیان را می آورد می گذاشت دم دستش. اما سرقلیان آتش نمی گذاشت. همان جا چشم به راه عمونوروز می نشست.

چندان طول نمی کشید که پلک های پیرزن سنگین می شد و یواش یواش خوابش می برد. در این بین عمونوروز از راه می رسید و دلش نمی آمد پیرزن را از خواب بیدار کند. یک شاخه گل همیشه بهار از باغچه می چید رو سینه او می گذاشت. قلیان را چاق می کرد و چند پک به آن می زد. یک نارنج هم نصف می کرد، یک نصفه اش را می خورد و پا می شد راه می افتاد. پیرزن که از خواب بیدار می شد، می دید ای داد بیداد همه چیز به هم خورده. آتش رفته سر قلیان. نارنج از وسط نصف شده. رو سینه اش هم گل همیشه بهار است. می فهمید که عمو نوروز آمده و رفته و نخواست که او را بیدار کند.

پیرزن خیلی غصه می خورد که چرا موفق به دیدن عمو نوروز نشده، تا اینکه یکی به او گفت چاره ای نیست تا سال دیگر باید صبر کنی.

پیرزن هم قبول کرد. اما کسی نمی داند که سال دیگر موفق به دیدن عمو نوروز شد یا نه. البته برخی ها اعتقاد دارند که اگر این ها یکدیگر را ببینند دنیا به آخر می رسد.



قصه نوروز گولی (گل نوروز)

نوروز در میان اقوام ایرانی همواره قصه ساز بوده است. قصه نوروز گولی در آذربایجان از جمله این قصه هاست.

نوروز گولی، گلی است از تیره زنبق وحشی که با وزیدن بایرام ییلی (باد نوبهاری) و با آب شدن برف ها سر از خاک برآورده، مزده آمدن بهار را می دهد. آنچه باعث رهجویی این گل ترد و لطیف به افسانه ها شده، مقاومت جانانه اش در برابر سوز طاقت سوز بایرام ییلی است.

در باور مردم نوروز گولی، پسری است که عاشق گل سرخ است؛ اما هرگز به وصال او نمی رسد. چون گل سرخ در آذربایجان به ماه خرداد می شکفتد. مردم عقیده دارند که: هر کس نوروز گولی را به گل سرخ برساند به بهشت می رود.

حاجی فیروز

در تمام مدت نوروز این حاجی فیروز یا خواجه پیروز ایرانی است که از ترس دشمنان شادی، صورت خود را زیر نقاب سیاهی پنهان کرده است، با رقص و آواز و موسیقی دل مردمان را شاد می کند. حاجی فیروز پیک نوروز است.

با گلبنگ: بهار آمد. بهار آمد. چرا نمی خندی

نوروز در جهان ما

گوشه هایی از آیین های نوروزی در کشورهای دیگر جهان از این قرار است:
در تاجیکستان: قبل از شروع عید نوروز بانوی خانه وقتی که خورشید تازه بالا آمده، دو جارو را که سرخ رنگ است و در فصل پاییز از کوه جمع آوری کرده اند، در جلوی خانه راست می گذارد. چون رنگ سرخ برای این مردم رمز نیکی و پیروزی و برکت است. پس از برآمدن خورشید، هر خانواده ای می کوشد هر چه زودتر وسایل خانه را به بیرون آورده و یک پارچه قرمز را بالای سردر ورودی خانه بیاویزد که رمز نیکی و خوشی است.

در این سرزمین پختن شیرینی ویژه و غذاهای گوناگون برای سفره ی نوروزی رایج است. برگزاری مسابقاتی از قبیل، تاب بازی، تخم مرغ بازی، کبک جنگی، خروس جنگی، بزکشی، کشتی محلی نیز در این ایام به شادی آن می افزاید. از غذاهای معروف این ایام باج نام دارد. کله پاچه گوسفند را با گندم پخته و دیگران را با آن مهمان می کنند.

در افغانستان: نوروز در بلخ و مرکز آن مزار شریف هنوز به همان فر و شکوه پیشین برگزار می شود. در روزهای اول سال همه ی دشت های بلخ و دیوار و پشت بام های گلی آن پراز گل شقایق می شود. گویی بلخ سبدي از گل لاله است یا به عبارتی مانند اجاق بزرگی که در آن لاله می سوزد. این گل در بلخ و تپه های نزدیک کابل زیاد می روید و از این رو جشن نوروز و جشن گل سرخ هر دو به یک معنی به کار می رود. در اولین روز عید نوروز درفش کاویانی (میله ی گل سرخ) در بلخ بامی یا بلخ درخشان و یا به عبارت اوستا، سرزمین درفش های افراخته، با مراسم خاص و با شکوهی برافراشته می شود. با افراشته شدن آن جشن نوروز نیز آغاز می شود و تا چهل شبانه روز ادامه می یابد. پختن سمنک و چیدن هفت میوه بر سفره نوروزی نیز از آیین های آنان است.



افغانستان و بلخ، دیار درفش کاویان و میله ها یا شده های افتخار ایران باستان است. هنوز در آمد آمد بهار میله های بسیار در افغانستان برافراشته می شود. مانند: میل گل نارنج در جلال آباد. میل گل انار در قندهار. میل گل سنجد در لوگر. میل گل ارغوان در چاریکار. میل گل سیب در میدان.

در آذربایجان: در میان عادات نوروزی مراسم خاطره انگیزی همچون ارسال خوان سمنو، انداختن کلاه پوستین به درها، آویزان کردن کیسه و توبره از سوراخ بام در شب عید و درخواست تحفه عید در این سرزمین موسوم است.

در قزاقستان: در شب نوروز دختران روستایی قزاق با آخرین گوشت باقیمانده از گوشت اسب که سوقیم نام دارد غذایی به نام اویقی آش را همراه با آواز می‌پزند و از جوان‌هایی که دوستشان دارند پذیرایی می‌کنند. آنان نیز در قبال آن به دختران آینه و شانه و عطر هدیه می‌کنند که آن را سلت اتکیتر می‌نامند و به معنی علاقه آور می‌باشد.

در عید نوروز جوانان یک اسب سرکش را زین کرده و عروسکی که ساخته دست خودشان است با آویز زنگوله‌ای به گردنش در ساعت سه صبح که ساعتی معین از شب قزیر است رها نموده تا از این طریق مردم را بیدار نمایند. عروسک در حقیقت نمادی از سال نو است که آمدن خود را سوار بر اسب به همه اعلام می‌کند.

نوروز برای قزاق‌ها با ارزش بوده و اگر در این روز باران یا برف ببارد آن را به فال نیک گرفته و براین باورند که سال خوبی پیش رو خواهند داشت. در عید نوروز مردم لباس نو و سفید به تن می‌کنند که نشانه شادمانی است. دید و بازدید اقوام در این ایام با زدن شانه‌ها به یکدیگر از آیین و رسوم مردم قزاق در ایام عید نوروز می‌باشد. همچنین پختن غذایی به نام نوروز گوژه (کوژه = آش) که تهیه آن به معنی خداحافظی با زمستان و غذاهای زمستانی است و از هفت نوع ماده غذایی تهیه می‌شود، جزو آیین و رسوم این سرزمین می‌باشد.

در قرقیزستان: در این روز پختن غذاهای معروف قرقیزی مثل (بش بارماق) مانته برسک و کاتما مرسوم است که بین حاضران در جشن پخش می‌شود. در قرقیزستان در این روز افزون بر جشن، برگزاری یکسری مسابقات از قبیل سوارکاری و غیره نیز مرسوم است.

غذای عید قرقیزها اما «کوجه سومولوک» افسانه ای دارد:

سال‌ها و سال‌ها پیش در میان کوه‌ها روستای کوچکی بود. در این روستا زن بیوه‌ای زندگی می‌کرد که به زحمت از عهده سیر کردن شکم بچه‌هایش بر می‌آمد. یک روز که در خانه چیزی برای خوردن نمانده بود و بچه‌ها از شدت گرسنگی به گریه افتاده بودند، زن برای آرام کردن بچه‌ها وانمود کرد قصد پختن غذا را دارد و به همین دلیل دور از چشم بچه‌ها چند قلوه سنگ را توی دیگ پر از آب قرار داد و دیگ را هم روی اجاق گذاشت: «گریه نکنید، غذا رو بار گذاشتم؛ پختنش زیاد طول نمی‌کشد». بچه‌ها که این حرف مادر ساکت‌شان کرده بود تا شب به انتظار غذا نشستند، اما آنقدر از غذا خبری نشد که آخر سر خواب‌شان برد. شکم خالی اجازه تا صبح خوابیدن را به بچه‌ها نداد. آنها قبل از طلوع آفتاب بیدار شده و سراغ غذا را گرفتند. مادر که گیج شده بود، از سر ناچاری رفت سر اجاق و در دیگ را برداشت



در پاکستان: نوروز را عالم افروز یعنی روز تازه رسیده که با ورود خود جهان را روشن و درخشان می‌کند می‌نامند.

از آداب و رسوم عید نوروز در میان مردم پاکستان می‌توان به خانه تکانی و یا به عبارتی پاکیزه کردن خانه و کاشانه و پوشیدن لباس و تهیه نمودن انواع شیرینی مثل (لدو) گلاب حامن، رس ملائی، کیک، برفی، شکرپاره، کریم رول، سوهن حلوا، و همچنین پختن غذاهای معروف این ایام و عیدی دادن و گرفتن و دید و بازدید اقوام اشاره نمود.

در زنگبار: در زمان‌های کهن گروه بزرگی از شیرازیان به زنگبار در کرانه‌های شرقی قاره افریقا کوچیدند و آیین‌های ایرانی مانند نوروز را نیز با خود به همراه بردند. جشن نوروز در زنگبار «نوروزی» نامیده می‌شود و هنوز جشنی شناخته شده است.

در آلبانی: سلطان نوروز در بین بکتاشیان آلبانی بسیار شناخته شده است. با وجود آنکه بکتاشی‌ها تنها ده درصد جمعیت آلبانی را تشکیل می‌دهند، "سلطان نوروز" به عنوان یک جشن ملی در آن کشور شناخته شد و همه ساله با شکوه برگزار می‌شود. با وجود اینکه بکتاشی‌ها از نظر فرهنگی و مذهبی تحت تاثیر فرهنگ ترک قرار دارند، ولی به خاطر ریشه‌های ایرانی مردم آلبانی که در زمان کشتار مانویان به کروایشیا و آلبانی رفتند و خراسانی بودن حاجی بکتاش، رهبر آنها، از سوی دیگر رابطه خاصی با ایران دارند. نعیم فراشی، شاعر ملی آلبانی، اشعاری به فارسی نیز دارد. مانند این شعر در باره ی بهار:

**نوبهارا! دلکش و جان‌پروری
دختر نازک تن و سیمین بری
روی خندان طبیعت روی توست
بوی باغ و بوی گلشن بوی توست
بر زمین ما فرستادت خدا
دستگیرت کرد بهر هر گدا
بوی یار آید مرا از بوی تو
خوی او باشد پدید از خوی تو
این زمین مرده از تو یافت جان
زان همی بینم جهان را شادمان
از سماوات آمدی ای نوبهار
تا کنی این خاکدان را لاله زار**

در ترکمنستان: مردم ترکمنستان در این ایام با پختن غذاهای معروف نوروزی مانند: نوروز کجه، نوروز بامه، سمنی (سمنو) و اجرای بازی‌های مختلف توسط جوانان ترکمن حال و هوای دیگری به این جشن و شادی می‌دهند.
در ایام نوروز مسابقات مختلفی در ترکمنستان برگزار می‌شود که می‌توان به مسابقات اسب دوانی،



کشتی، پرش برای گرفتن دستمال از بلندی، خروس جنگی، شاخ زنی میش ها، شطرنج بازی، مهره بازی، تاب بازی اشاره نمود.

با شعری از خودم به نام نوروزان این نوشته را به پایان می برم. سبز باشید.

آب مست و باد مست و خاک مست و نار مست مولانا

نوروزان

زندگی گاهی بهاری می کند
دل کبوتر می شود، هی بی قراری می کند.
بوسه بر بید برهنه می زند، باران مست.
بید مست و باد مست و بوسه مست و یارمست
نرگسی، عاشق شده بر زلف چوپانی جوان
سیب سرخ عشق، می چرخد میان آسمان.
سیب مست و سرخ مست و نرگس گلزارمست
بیشه خوشبو می شود، از نفس های دو تا آهوی آه
هدهدی، می نوشد از لب های برکه، عطر ماه.
دارکوبی نغمه های زندگی را می زند مستانه بر طبل درخت.
تا نشیند شاه شاهان، جغد، بر فراز کنده ای بر روی تخت.
شاه مست و ماه مست و خفته و بیدارمست.
دست های آدمی، چون شاخه های کاج باغ
لانه می بندد برای جوجه های یک کلاغ.
باغ مست و زاغ مست و واژه و گفتار مست
آدمی، چون رود، جاری می شود
گل گل جاننش، بهاری می شود.
آدمی، شادی کنان، چون آبشار،
شرشر جاننش، فشاند بر بهار.
زندگی سبز بهاران می شود،
آدمی رقصان چو نور، آدمی خندان چو رنگ،
شاد شادان، شاد شادان، شاد شادان می شود
قطره ای، از قطره های مست باران می شود.

محمود کویر
سال نو بر شما خجسته باد



بیشتر مطالب این نوشته از منابع زیرگردآوری شده است:

- * نوشته ها و پژوهش های دانشمند فرزانه، ابوریحان بیرونی:
- * ابوریحان بیرونی. التفهیم لاوائل صناعه التنجیم، ویراسته‌ی جلال‌الدین همایی
- * شاهنامه حکیم فردوسی. ژول مول
- * محمد معین. فرهنگ فارسی (۶ جلد)، امیر کبیر، تهران
- * علی اکبردهخدا. لغت نامه، دانشگاه تهران
- * محمد حسین بن خلف تبریزی. برهان قاطع. به اهتمام محمد معین
- * محمد بن محمود بن احمدطوسی. عجایب المخلوقات. ترجمه منوچهر ستوده
- * حکیم عمر خیام. نوروزنامه.
- * گاهشماری و جشن های ایران باستان. هاشم رضی
- * گاهشماری در ایران قدیم. تقی زاده
- * گاهشماری و جشن های ملی ایرانیان. ذبیح الله صفا
- * تقویم و تاریخ در ایران. ذبیح بهروز
- * جشن های باستانی ایران. علی خوروش
- * نوشته های صادق هدایت، بهرام فره‌وشی، مهرداد بهار که با دانش ژرف و عشق بسیار بنیاد پژوهش های فرهنگ مردم در ایران را نهادند.



ایجا چراغی روشن است...

